

Objectivity in social sciences: a philosophical interpretation of Max Weber's methodology

Ali Shamsi*

Keyvan Alasti**

Abstract

Objectivity is an important property (or norm) for modern science. Scientific Ideas are accessible, measurable and truth valued simply because they are about objective matters. However, objectivity in social sciences will not be guaranteed as it is realized in natural sciences due to the complexity of the phenomena it is supposed to explain (i.e., meaningful human action). About a century ago, Max Weber tried to show how social sciences can be objective. According to Weber, “All knowledge of cultural reality, as may be seen, is always knowledge from particular points of view” Objectivity in social sciences becomes meaningful in connection with certain perspectives that are chosen before the activities of scientists. Values (which are often not considered the subject of scientists' activity) solve the problem of choosing the right perspective. In this article, two different interpretations of the concept of objectivity by Max Weber will be described and analyzed and compared. These two interpretations (although both consider Weber's objectivity to be a norm), but each of them has considered a different (and opposite) type of norm. The present article aims to show how Weber's view of objectivity can be insightful in the later debates about the relationship between the social level and the Rational level of science by focusing and emphasizing the differences between the two attitudes and interpretations.

* Ph.D. Candidate of Philosophy of Science, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, alishamsi70@yahoo.com

** Assistant Professor, Department of Theoretical Studies of Science, Technology and Innovation; National Science Policy Research Center (Corresponding Author), alasti@nrsp.ac.ir

Date received: 22/04/2024, Date of acceptance: 22/07/2024



Keywords: Scientific Objectivity, Objectivity in social science, Max Weber, science and values, philosophy of social sciences.

عینیت در علوم اجتماعی: تفسیری فلسفی از روش شناسی ماکس وبر

علی شمسی*

کیوان الستی**

چکیده

عینیت، خصلت (یا هنجار) مهمی برای علم جدید محسوب می‌شود. ادعاهای مطرح شده در علم، صرفاً از آن جهت که در خصوص امور عینی هستند، قابل دسترس، قابل سنجش و دارای ارزش صدق یکسان هستند. با این حال، عینیت در علوم اجتماعی، به واسطه پیچیدگی پدیده‌هایی که موضوع بررسی این علوم هستند (یعنی کنش معنادار انسانی)، آنطور که در علوم طبیعی محقق می‌شوند تضمین نخواهند شد. ماکس وبر حدود یک قرن پیش تلاش کرده است نشان دهد که چطور علوم اجتماعی می‌توانند عینی باشند در این مقاله دو تفسیری که توسط مفسران دیگر از مفهوم عینیت نزد ماکس وبر ارائه شده تشریح شده و تضادهای میان این دو تفسیر، موضوع تحلیل بعدی مقاله حاضر خواهد بود. این دو تفسیر (هرچند هر دو عینیت نزد وبر را یک هنجار قلمداد کرده‌اند) اما هر کدام نوعی متفاوت (و معکوسی) از هنجار را مورد توجه قرار داده‌اند. مقاله حاضر قصد دارد با تمرکز و تأکید به تمایزهای دو نگرش و تفسیر، نشان دهد که نگاه وبر به عینیت، چطور می‌تواند در بحث‌های متاخرتر، در مورد رابطه میان سطح اجتماعی و سطح شناختی علم، بصیرت‌بخش باشد.

* دانشجوی دکتری فلسفه علم، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد

اسلامی، تهران، ایران، alishamsi70@yahoo.com

** استادیار گروه مطالعات نظری علم، فناوری و نوآوری؛ مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور (نویسنده مسئول)،

alasti@nrsp.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱



کلیدواژه‌ها: عینیت علمی، عینیت در علوم اجتماعی، ماکس وبر، علم و ارزش، فلسفه علوم اجتماعی

۱. مقدمه

در پژوهش علمی، عینیت (Objectivity) یک ارزش محسوب می‌شود. عینیت در پیش‌پا افتاده‌ترین معنا در مقابل ذهنیت (Subjectivity)، یا درونی‌بودن تعریف می‌شود. امور (یا روال‌های) درونی به سختی می‌توانند موضوعی برای علم باشند چرا که اعتبار ادعاهای ما درخصوص امور ذهنی و درونی قابل‌سنجش برای همه (یا غالب) افراد نیست. در مقابل، جهان بیرونی یعنی اموری که به عنوان «عینی» محسوب می‌شود و «اشیاء» را تشکیل می‌دهند، جهان مشترک تجربه انسان‌ها را شکل می‌دهند.

مجموعه انسان‌ها (که اذهان متفاوتی را تشکیل می‌دهند) با وجود تفاوت‌هایشان در باورها، خواست، ادراک، ارزش‌ها و معانی ذهنی... در جهان مشترکی زندگی می‌کنند. این جهان مشترک از مجموعه تجربیات «مشترکی» حاصل شده که اشتراک این تجربیات (حداقل در یک فرض) از این جهت است که این قابلیت را دارند که (از طریق واژه‌ها، تصاویر یا رفتارهای اجتماعی) از یک ذهن به ذهن دیگر منتقل شده و (در نتیجه) به توافق‌هایی منجر شود. زمانی که در مورد سفید بودن یک میز در اتاق (که شیئی بیرونی و عینی است) ادعایی می‌کنیم این ادعا توسط همه کسانی که با این میز مواجه می‌شوند قابل‌سنجش خواهد بود. اما یک تصویر ذهنی، یا یک حس درونی یا دردی خاص (مثلاً در دندان) اموری درونی و ذهنی هستند و از این جهت قابل‌سنجش توسط افراد متفاوت نیستند.

عینیت (که می‌توان آن را معادل با بیرونی‌بودن یا شیئیت‌داشتن قلمداد کرد)^۱ خصلت (یا هنجار) مهمی برای علم جدید محسوب می‌شود چرا که ادعاهای مطرح شده در علم، صرفاً از آن جهت که درخصوص امور عینی هستند، قابل‌دسترس، قابل‌سنجش و همگانی نیز خواهند بود. به عبارت دیگر، به ادعاهای علمی تنها زمانی می‌توان ارزش صدق نسبت داد (و تنها زمانی می‌توان صادق بودن یا نبودن آنها را توجیه کرد) که امکان سنجش و تحقیق عمومی برای آنها وجود داشته باشد. از این جهت است که غالب دانشمندان (خصوصاً دانشمندان علوم طبیعی)، جهان را مستقل از ذهن خویش قلمداد کرده و به تقریب به این باور اتکا دارند که از روش‌های درست علمی، تنها یک حقیقت واحد (و مجزای از نحوه برداشت‌ها و تفکرات فردی انسان‌ها)

استنتاج خواهد شد. لذا عینیت، یک ملاک و دلیل برای ممتاز بودن علم از دیگر انواع دیگر دانش قلمداد می‌شود.

در عمومی‌ترین تصور، برای اینکه ادعاهای علم، عینی باشد نیاز است که از امور ذهنی (همانند قضاوت‌های ارزشی، متأثر شدن از منظر خاص و همچنین از سوگیری‌های حاصل از نابرابری‌های اجتماعی یا هیجانات فردی) مبرا باشد، لذا گاهی عینیت را به رها بودن علم از ارزش‌های زمینه‌ای (contextual) معنا کرده‌اند (رییس، اسپرنجر ۲۰۲۰). برخی از فلاسفه پوزیتیویست (تحصل‌گرا) نیز برای عینیت، معیارهایی را (از جمله امکان داوری همگانی) معرفی کرده‌اند (به طوری که آن پدیده علمی، قابل آزمون برای غالب افراد بوده، یا فارغ از ارزش‌ها و پیش‌فرض‌ها قرار داشته باشد (رییس، اسپرنجر ۲۰۲۰).

با این حال، به نظر می‌رسد که عینیت در علوم اجتماعی، به واسطه پیچیدگی پدیده‌هایی که موضوع بررسی این علوم هستند (یعنی کنش معنادار انسانی)، آنطور که در علوم طبیعی محقق می‌شوند تضمین نخواهند شد. واقعیت‌های اجتماعی به واسطه حضور انسان که کنش‌هایی معنادار انجام می‌دهد تنها با به میان کشیدن قصدهای (Intentions) درونی کنشگران معنادار شده و هویت پیدا می‌کند. این در حالی است که دانشمندان علوم اجتماعی (همانند شرایطی که در علوم طبیعی وجود دارد) ناچارند به ادعاهای مرتبط با واقعیت اجتماعی نیز، ارزش صدق نسبت دهند. لذا عینیت، به همان اندازه که در علوم طبیعی یک ارزش محسوب می‌شود در فعالیت دانشمندان علوم اجتماعی نیز باید مورد توجه ویژه قرار گیرد (Kim ۲۰۲۲).

در چنین شرایطی ماکس وبر نظریه پرداز و جامعه‌شناس کلاسیک، در ادامه سستی که روش در علوم اجتماعی را متفاوت از علوم طبیعی تلقی می‌کند، مشارکت قابل ملاحظه‌ای در بحث عینیت در علوم اجتماعی داشته است.^۱ وی شرحی ارائه می‌کند که به واسطه آن، چیستی و چگونگی و معنای «عینیت» در علوم اجتماعی (در محدوده خاصی) فهمیده می‌شود. از نظر وبر دانشی که ما می‌توانیم (نه بر واقعیت طبیعی، بلکه بر واقعیتی که او «واقعیت فرهنگی» نامیده است)^۲، داشته باشیم همیشه و تنها از منظرهای خاص، ممکن خواهد بود. از نظر او تصور علمی که از منظر خاصی نداشته باشد بی‌معنا است (Weber ۱۹۴۹a) و عینیت در علوم اجتماعی نیز در ارتباط با منظرهای خاصی که پیش از فعالیت دانشمندان انتخاب شده‌اند معنادار می‌شود. از این نظر است که ماکس وبر به این نتیجه می‌رسد که پژوهش‌ها در علوم اجتماعی ذاتاً ارزش‌بار (Value laden) است. در علوم اجتماعی تلاش فهم پدیده‌هایی است که منحصر به فرد هستند و همچنین به شکل منحصر به فردی نیز برای ما معنادار می‌شوند. پدیده تأسیس دانشگاه تهران

پدیده منحصر به فردی است که برای محقق به شیوه خاصی معنادار می‌شود. ارزش‌ها از این جهت که اطلاعاتی را در مورد اهمیت آن پدیده به لحاظ فرهنگی به ما می‌دهد می‌تواند تعیین کند که از چه زاویه‌ای به موضوع پرداخته شود. همچنین با توجه به اینکه تنها بخش کوچکی از واقعیت در نسبت با آن ارزش خاص برجسته می‌شود برای محقق روشن خواهد کرد که چه اموری را باید مورد توجه قرار دهد. به عنوان مثال درخصوص تأسیس دانشگاه تهران با توجه به اهمیت فرهنگی آن، محقق رویدادهایی که باید به آنها توجه شو را انتخاب می‌کند.

در این مقاله دو تفسیر متفاوت از مفهوم عینیت نزد ماکس وبر (۱- رویکرد پورتیس (۱۹۸۰) و ۲- فردریک برد (۲۰۲۰)) شرح داده شده و مورد تحلیل و مقایسه قرار گرفته و نسبت و اعتبار آنها به بحث گذاشته می‌شود. دلیل انتخاب این دو تفسیر که (در زمان‌های متفاوتی نگاشته شده‌اند و) آنطور که به نظر می‌رسد هیچگاه برخورد و بحثی با یکدیگر نداشته‌اند و حتی به لحاظ موضوع، گرایش‌های متفاوت داشته‌اند از این جهت است که هرچند از این بابت که هر دو عینیت را نزد وبر یک هنجار قلمداد کرده‌اند اما در مورد چستی نوع هنجار، رویکرد متفاوت و (به تقریب) معکوس هم دارند. مقاله حاضر قصد دارد با تمرکز و تأکید به تمایزهای نگرش و تفسیر مورد نظر هرکدام از این دو فرد، تلاش کند که موضع منطبق‌تر و قابل‌قبول‌تری را در خصوص عینیت در علوم اجتماعی مورد دفاع قرار دهد.

برای این منظور ابتدا شرح مختصری در خصوص دیدگاه رایج روش‌شناسی وبر ارایه شده و در ادامه (یعنی در بخش دوم) دیدگاه‌های فردریک برد و ادوارد پورتیس به ترتیب شرح داده می‌شود. در نهایت (یعنی در بخش انتهایی) و به عنوان نوآوری مقاله، تحلیلی از نسبت میان این دو دیدگاه، استخراج شده و میزان قابل‌قبول بودن آنها نسبت به تصور رایج‌تر از روش‌شناسی وبر، بررسی می‌شود.

۲. عینیت علوم اجتماعی از منظر وبر

موضوع علوم طبیعی، طبیعت و موضوع علوم اجتماعی، (دست‌کم از دید کسانی که رویکرد تحصیل‌گرایانه ندارند) کنش‌های بشری (Human Actions) است. کنش‌های بشری از رفتارهای فیزیکی متفاوت است؛ کنش‌های بشری رفتارهایی معنادار هستند به این معنی که با قصد خاصی (غالباً توسط یک عامل بشری) انجام می‌شوند. به عنوان مثال دست یک فرد ممکن است به یک قصد خاص (مثلاً رای دادن یا اجازه گرفتن) بالا برود. این یک کنش بشری است و با زمانی که همین حرکت دست (بدون هیچ قصدی و صرفاً) در نتیجه یک بیماری عصبی

عینیت در علوم اجتماعی: تفسیری فلسفی از ... (علی شمسی و کیوان الستی) ۳۱

بالا برود متفاوت خواهد بود. به عبارت دیگر، هرچند در هر دو حالت رفتار (فیزیکی) واحدی رخ داده، اما تنها یکی از آنها (یعنی مورد اول) که معنادار و مبتنی بر یک قصد است را می‌توان «کنش» نامید.

از این جهت موضوع علوم طبیعی (بر خلاف علوم اجتماعی و انسانی) به نحوی است که می‌توان به عینیت‌شان امیدوار بود. فرض دانشمندان علوم طبیعی این است که طبیعت و ویژگی‌های آن (درواقع در بیشتر موارد) به صورت بین‌الذهانی قابل تجربه هستند. همچنین در علوم طبیعی عینیت به واسطه روش‌هایی استاندارد (و به واسطه داده‌های تجربی که بین‌الذهانی هستند) به سرانجام می‌رسد. و در نتیجه آن، باورهایی شکل می‌گیرند که معتبر هستند. این باورها به این معنی معتبر هستند که دلایلی (تجربی یا عقلانی) وجود دارد که توسط افراد متفاوت درون یک اجتماع علمی، قابل پذیرش باشد. لذا علم از این جهت عینی است که شرایطی دارد که می‌توان به واسطه آن دلایلی، قابل پذیرش برای غالب افراد یک اجتماع علمی، ارایه کرد. به طور خلاصه عینیت در علوم طبیعی وابسته است به داده‌های تجربی و عینی که توسط همه قابل مشاهده است و نوعی از بین‌الذهانیت حاصل آن است که در نتیجه آن، می‌توان به ادعاهای علمی اعتبار داد. اما شرایط تجربی، به نحوی که در مورد علوم طبیعی شرح داده شد، در علوم اجتماعی وجود ندارد. کنش‌های بشری (اگر آنطور که گفته شد) از این جهت که معانی ذهنی مقوم آنها است از رفتارها متفاوت قلمداد شوند قابلیت این را ندارند که توسط همه افراد (حتی یک اجتماع واحد) به طور یکسانی معنا شوند. با وجود این، دانش اجتماعی برای اینکه علم باشد همچنان به عینیت نیاز دارد. برای همین یکی از اهداف روش‌شناسی وبر، نه ارایه شیوه جمع‌آوری داده و تحلیل، بلکه نشان دادن این است که چگونه در علوم اجتماعی غیرتحصل‌گرایانه می‌توان انتظار داشت که باورهای حاصل، ارزش صدق یکسان از منظر افراد متفاوت داشته باشند.

۳. وبر و تفکر نوکانتی

خاستگاه تفکر وبر، فلسفه نوکانتی است. در تفکر نوکانتی (به طور خاص نوکانتی‌های بادن) دانش به واقعیت، به آنچه که از طریق روش‌های علوم طبیعی حاصل می‌شود قابل فروکاهش نیست. به عبارت دیگر همه دانش به واقعیت از طریق علوم قانون‌محور قابل دستیابی نیست. اگر روش‌شناسی در علوم طبیعی، واقعیت را در قالب قانون‌ها می‌فهمد، به شیوه و روش دیگری (که به «علوم فرهنگی» متعلق است) نیاز است که قابلیت فهم بخش دیگر را داشته باشد. در این مورد وبر از یک سو پیرو دیدگاه ویندلبانند، و معتقد به این نظر بود که دانش تاریخی و فرهنگی

(دانشی که ویندلبناند «تاریخ‌محور» (Ideographic) نامیده است)، کاملاً متمایز از دانش طبیعی (که قانون‌محور (Nomothetic) نامیده می‌شود) خواهد بود. هاینریش ریکرت (Heinrich Rickert) این تقسیم را به تقسیمی با عنوان‌های «علوم طبیعی» (Naturwissenschaft) و «علوم فرهنگی» (Kulturwissenschaft)، تغییر نام داد. از نظر ریکرت در علوم طبیعی با ساخت مفهوم‌های انتزاعی (و در - قرار دادن خصلت‌های فردی)، هر چه بیشتر از واقعیت (Concrete reality) (Wirklichkeit) فاصله می‌گیریم. در مقابل در علوم فرهنگی موضوع اصلی، واقعیت (با همه خصلت‌های فردی آن) است. از این جهت هر چیزی را می‌توان (از یک سو) به طور مستقیم و به عنوان واقعیتی فردی و موضوع علوم فرهنگی، یا (از سوی دیگر) از طریق خصلت‌های انتزاعی مشترک (و لذا به عنوان موضوع علوم طبیعی) فهمید. از این جهت وقتی از تمایز بین علوم طبیعی و علوم فرهنگی صحبت می‌شود منظور نه محتوای متفاوت این علوم، بلکه شیوه و روشی است که مبتنی بر آن تحقیق انجام شده است. به عبارت دیگر تمایز در این نیست که موضوع علوم طبیعی، طبیعت و موضوع علوم فرهنگی، موضوعات فرهنگی (یا ذهنی) باشد. وبر نیز (به تبعیت از ریکرت و ویندلبناند) معتقد بود که تمایز میان این علوم را باید در تفاوت میان روش آنها جستجو کرد و نه در موضوع متفاوت‌شان. به عبارت دیگر تمایز میان این دو دسته از علوم (نه هستی‌شناختی) بلکه معرفت‌شناختی است (پیتراس و کورتیس ۱۹۷۱، ص: ۱۷)

از سوی دیگر فهم هر چیزی (از جمله ماهیت رویدادها و موجودات) با واسطه قرار گرفتن مفاهیم (که در ذهن افراد ساکن هستند) رخ می‌دهد. از این جهت چه علوم طبیعی و چه علوم فرهنگی برای اینکه به فهمی از موضوع‌شان برسند نیاز به مفهوم (و در نتیجه مفهوم‌سازی) دارند. رویکرد وبر (در این مورد) تا حد زیادی به دیدگاه‌های هاینریش ریکرت مرتبط است. ریکرت نیز علوم فرهنگی را وابسته به ارزش قلمداد می‌کند. ریکرت در مورد ضعف و ناکافی بودن مفهوم‌سازی در علوم طبیعی استدلالی ارائه کرده (ریکرت ۱۹۸۶). او معتقد است که مفهوم‌سازی در علوم طبیعی، با در نظر نگرفتن (یا آنطور که گفته میشود «با در برآکت قراردادن») ویژگی‌های فردی، در تلاش برای انتزاعی کردن بیشتر (و به این وسیله طبقه‌بندی کردن افراد تحت مقوله‌ای واحد) رخ می‌دهد. ریکرت معتقد است که این فرایند به فاصله گرفتن بیشتر دریافت ما از واقعیت انضمامی منجر خواهد شد. این فرایند باعث می‌شود که بخشی از واقعیت که متعلق به افراد است (در واقع واقعیت انضمامی) قابل‌شناسایی نباشند. علوم فرهنگی و مفهوم‌سازی می‌توانند این کمبود را پوشش دهند. اما در مقابل، زمانی که به

واقعیت انضمامی (یعنی افراد) توجه می‌کنیم دیگر هیچ ماهیت انتزاعی یا هویتی وجود نخواهد داشت که بتوان از طریق آن رویدادها را به هم مرتبط دانست.

اگر تصور ما این باشد که در علوم فرهنگی، روابطی علی (میان هویت‌های انضمامی) وجود دارد که رویدادها و ماهیت‌ها را (در سلسله‌ای تاریخی) به هم مرتبط می‌کند، آنگاه همچنان این مشکل وجود خواهد داشت که علی‌الاصول می‌توان بینهایت حالت، تصور کرد که رویداد به واسطه آن به هم مرتبط می‌شوند. به عبارت دیگر میتوان بینهایت روایت متفاوت از تاریخ شکل داد. لذا سوال پیش خواهد آمد که علتی که به دنبال آن هستیم، قرار است متعین‌کننده چه خصلت مشخصی در موضوع تحقیق مان باشد. به عنوان مثال اگر موضوع مان یک مجسمه است، مرمی که هنرمند بر آن تیشه زده مهم است یا چهره‌ای که در نهایت شکل گرفته است؟^۴ از این جهت لازم است که ارزش‌هایی وجود داشته باشد که خصلت مهم در موضوع تحقیق را روشن کند. از این نظر ارزش‌ها کمک می‌کنند که رویدادها به هم مرتبط شوند. ارزش‌ها باعث می‌شود که آنچه ریکرت «افراد تاریخی» می‌نامد شکل بگیرند. افراد تاریخی (Historical Individual) با ارتباطشان با ارزش‌های عینی (یعنی ارزش‌هایی قابل دریافت یکسان توسط همه افراد یک فرهنگ) از افراد دیگر مشخص می‌شوند. افراد تاریخی افرادی هستند که ارزشی عینی، آنها را (به اصطلاح ریکرت) غیرقابل تفکیک (In-divisible) کرده است (Rickert 1902, p:345) به عنوان مثال، الماس کوه‌نور به لحاظ این ارزش که در تاریخی طولانی بر تاج پادشاه و ملکه بریتانیا قرار داشته به هویتی غیرقابل تفکیک (و در نتیجه فردی تاریخی) تبدیل شده است. این ارزش، ویژگی‌های منحصر به فردی را برای آن تثبیت می‌کند که در صورتی که این ویژگی‌ها را نداشته باشد آن ارزش دیگر به این شیء قابل اطلاق نیست. از این جهت می‌توان این فرد و ویژگی‌های منحصر به فردش را نسبت به آن ارزش خاص مورد پژوهش و بررسی قرار داد.

از این جهت ارزش‌ها نزد ریکرت، ماهیتی عینی و ازلی و ابدی دارند، و این یکی از مواردی است که او را از وبر متفاوت کرده است. از نظر ریکرت جهان مجزا و خودگردانی برا ارزش‌ها وجود دارد. این ارزش‌ها ماهیت روشنی دارند و وجود آنها وابسته به افراد بشر نیست. با این حال از طریق احکام، به امور واقع پیوست می‌شوند (ریکرت ۱۹۰۲). در رویکرد وبر، ارزش‌ها، ماهیتی ابدی و ازلی ندارند بلکه صرفاً وضعی از امور هستند که انتخاب شده‌اند و کنش‌های بشری (که موضوع علوم اجتماعی هستند) ناظر به آنها انجام می‌شود. در واقع در نگاه وبر، تمایزی میان افراد و افراد تاریخی وجود ندارد. (فررا ۲۰۱۸) در این موارد به نظر

می‌رسد که دیگر ارزشی وجود ندارد که پدیده‌ها را غیرقابل تفکیک کند. افراد از این جهت منحصر به فرد هستند که اعمال بشری به سمت آنها جهت‌گیری دارد. در اینجا دیگر با فرد تاریخی مواجه نیستیم بلکه اموری را داریم که توسط افراد انتخاب شده‌اند. مبتنی بر این تصور از ارزش می‌توان دو مفهوم ربط ارزشی و قضاوت ارزشی را از هم مجزا کرد.

۱.۳ ربط ارزشی و قضاوت ارزشی

وبر دو مفهوم ۱- ربط ارزشی و ۲- قضاوت‌های ارزشی را از هم مجزا کرده است. تمایز مفهومی ذکر شده کمک می‌کند که یک پژوهشگر علوم فرهنگی، مرزی را بین حقیقت (از یک سو) و ارزش‌گذاری‌های شخصی (از سوی دیگر) قایل شود و (همانطور که آرمان عینیت تجویز می‌کند) مانع خلط شدن جهان ارزش با جهان امور واقع شود. ارزشی تعیین می‌شود و امور اجتماعی متفاوت به واسطه ربط ارزشی (Value relevance) آنها توسط پژوهشگر انتخاب می‌شوند. از نظر وبر تنها بخش کوچکی از واقعیت انضمامی [بینهایت‌گونه] موجود، از طریق علایق مشروط به ارزش (Value conditioned interest)، [در چشم] ما پررنگ می‌شود. این بخش روابطی را آشکار می‌کند که از این جهت که ارتباط روشنی با ارزش‌های ما دارد دارای اهمیت هستند است (وبر ۱۹۴۹a، ص: ۷۶).

پژوهشگرانی که به علوم اجتماعی اشتغال دارند در مواجهه با پیچیدگی‌ای که موضوعات علوم اجتماعی با آنها مواجه است، ناچارند به صورت‌گزینی و بر مبنای تمایلات ارزشی‌ای که دارا هستند به بررسی امورات بپردازند. از آنجا که دانشمند علوم اجتماعی واقعیت اجتماعی را همیشه با ارزش‌های خود مرتبط می‌بیند، نمی‌تواند صرفاً به قصد و احترام به عینیت علمی، همه ارزش‌ها را در تحقیقات کنار بگذارد (برت ۱۳۹۷، ص ۸۱). تجربه نشان داده، بسیاری از هدف‌ها و ارزش‌هایی که رفتارهای انسانی متوجه آنها بوده و به سمت و سوی آنها جهت‌گیری داشته، عمدتاً به صورت بی‌واسطه قابل درک و فهم نیست. همین‌طور به هر اندازه که این ارزش‌ها با ارزش‌های ما متفاوت‌تر باشند (و به نوعی دورتر به شمار آیند) فهم آنها دشوارتر خواهد بود. از نظر وبر ما تنها از طریق فهم همدلانه قادر هستیم آنها را درک کنیم و یک گام به سمت عینیت پیش برویم.

تمایز میان قضاوت ارزشی و ربط ارزشی شرط اول عینیت را در علوم اجتماعی (از میان دو شرط مطرح شده توسط وبر) برای اینکه بتوان شناختی عینی و علمی را در حوزه فرهنگ و علوم اجتماعی ایجاد کرد مهیا می‌کند. شرط دوم که در رسیدن به عینیت نقش دارد استفاده از

سنخ‌های آرمانی است. از نظر وبر یکی از مسئولیت‌های محققان، اختراع (یا برساخت) ابزارهای مفهومی که آنها را «سنخ‌های آرمانی» (Ideal Type (Idealtypus)) نامیده است.

سنخ آرمانی: روشن است که پدیده‌های علوم فرهنگی صرفاً مبتنی بر علت‌هایی که منشاء آنها تک‌انسان‌ها (و تحلیل حالت‌های روانشناختی آنها) هستند فهمیده نمی‌شوند. از سوی دیگر، وقتی در مورد «علت» حرف می‌زنیم اگر صرفاً منظور ما علت‌های مرتبط با افراد^۵ باشد تنها نتیجه حاصل این خواهد بود که ناچار هستیم در مورد روانشناسی و انگیزه‌های درونی صحبت کنیم. این در حالی است که در علوم اجتماعی در مورد کنش‌های انسان‌های مجزا، کمتر صحبت می‌شود. خصلت‌های روانشناختی ناپلئون بناپارت، ژولیوس سزار یا آدولف هیتلر (هرچند مهم هستند اما) علوم فرهنگی را نمی‌توان مبتنی بر آنها تکمیل کرد. آنطور که وبر به علوم فرهنگی نگاه می‌کند، در چنین شرایطی نیاز است که از «سنخ‌هایی» (Types) «سنخ‌هایی که برآمده از فرهنگی است که افراد خود را متعلق به آنها می‌دانند» استفاده شود. این برساخت‌های مفهومی، الزاماً به واقعیتی در جهان ارجاع نمی‌دهند سنخ‌های آرمانی قرار نیست کشف شوند. بلکه باید دست‌کم در یک فرهنگ خاص معنایی داشته باشند و تعبیری از آنها وجود داشته باشد. به عبارت دیگر اگر نمونه افراد مورد مطالعه ما، در آن فرهنگ خاص به آن مفهوم (یا همان سنخ آرمانی) اعتقاد داشته باشند باعث می‌شود که بتوانیم درباره موضوع مورد نظر بحث و پژوهش کنیم. این موارد می‌توانند راهی برای توضیحات جامعه‌شناختی در مقابل توضیحات صرفاً روانشناختی و فردی ایجاد کند. لذا علوم فرهنگی نیازمند استفاده از تقسیمات و مفاهیمی وسیع‌تر است که شاید انسان‌های مجزا در آن سهمی داشته باشند (مک‌کارتی ۲۰۱۷، ص: ۱۳۷)

فرض وبر (درست یا نادرست) این بود که تقسیمات موجود در علوم طبیعی تقسیماتی طبیعی هستند، لذا او تقسیمات موجود در علوم فرهنگی را متفاوت از علوم طبیعی قلمداد کرد. علوم فرهنگی تقسیمات مفهومی را مبتنی بر رویکردهای رایج جامعه و فرهنگ برساخت می‌کند. این برساخت‌های ذهنی یکپارچه (Einheitliches gedankenbild)، ممکن است به طور دقیق به واقعیتی در عالم ارجاع ندهند اما ابزارهای مناسبی برای فعالیت علمی خواهند بود. مفاهیمی نظیر «امپریالیسم»، «سوداگری»، «فردگرایی» و «مشروطه‌خواه» را می‌توان نمونه‌هایی از سنخ‌های آرمانی در نظر گرفت.

۴. دو تعبیر غیررایج از عینیت در علوم اجتماعی (با توجه به رویکرد ماکس وبر)

در این بخش به مقایسه دو تلقی متفاوت از مفهوم عینیت نزد دو مفسر ماکس وبر خواهیم پرداخت: مورد اول مربوط به فردریک برد (۲۰۲۰) و مورد دوم تحلیلی قدیمتر متعلق به ادوارد بی. پورتیس (۱۹۸۰) است. هر دو نگاه، عینیت را هنجاری برای حفظ ماهیت علمی علوم اجتماعی قلمداد کرده اند هرچند هر کدام این هنجار را به نحوی منحصر به فرد تحلیل کرده‌اند. این تحلیل‌ها زمانی اهمیت خواهند داشت که از بدفهمی‌هایی که ممکن است در خصوص عینیت در علوم اجتماعی (که ممکن است به واسطه مقایسه مستقیم میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی پیش آید) پرهیز شود. از این جهت برد در سال ۲۰۲۰ (همچنین نگاه کنید به مقاله متقدم‌تر (پایا ۱۳۹۵)) استدلال می‌کند که بسیاری از تعاریف خام‌تری که در مورد عینیت در علوم اجتماعی ارایه شده ناشی از بدفهمی است. تلقی خام از عینیت (که ممکن است در نتیجه مقایسه با شرایط علوم طبیعی ایجاد شود) مفهومی به مراتب محدودتر از آنچه در علوم اجتماعی نیاز است مهیا می‌کند. همانطور که گفته شد در کلی‌ترین حالت می‌توانیم تصور کنیم که عینیت به معنای حذف هرگونه عنصر ذهنی در فرایند علمی (یا عمل دانشمندان) است. این عناصر ذهنی (دست‌کم در علوم اجتماعی) ممکن است تلقی‌هایی ایجاد کند که عینیت تحت شرایطی که برخی عناصر ذهنی دخیل هستند مثل ۱- قضاوت‌های فردی محقق، ۲- علایق شخصی مشارکت‌کنندگان در پژوهش، از بین برود. همچنین ممکن است مفهوم عینیت با مفهومی نزدیک به مفهوم تجربی بودن یا وابسته به امرواق بودن خلط شود. به عبارت دیگر، این تصور ممکن است که عینیت صرفاً در شرایطی محقق شود که دو شرط دیگر یعنی ۳- بازنمایی دقیق عالم خارج یا ۴- استفاده از مفاهیم دقیق و قابل اندازه‌گیری، وجود داشته باشد.

برد هر چهار تصور (غالباً رایج) ذکر شده در مورد عینیت در علوم اجتماعی را با دلایلی (که شرح مفصل آن از موضوع مقاله خارج است) رد می‌کند. به عبارت دیگر مطابق نظر برد عینیت در علوم اجتماعی را نمی‌توان: ۱- به معنای پژوهش غیرشخصی و از قضاوت آزاد و مجزا قلمداد کرد، ۲- عینیت به معنای مشاهدات (یعنی داده‌هایی که از مشارکت‌کنندگان گرفته می‌شود) بدون جهت و علاقه شخصی نیست. ۳- عینیت به معنای بازنمایی دقیق واقعیت اجتماعی توسط علوم اجتماعی نیست. ۴- عینیت به معنای این نیست که دانشمندان تنها به واژه‌هایی که قابل اندازه‌گیری هستند ارجاع دهند

۵. تفسیر برد از عینیت در علوم اجتماعی از منظر وبر: (عینیت به مثابه فضیلتی مدنی)

برد معتقد است که وبر عینیت را نوعی هنجار و به مثابه فضیلتی مدنی دیده است. در درجه اول بحث عینیت در مقالات وبر از این جهت است که جایگاه علوم اجتماعی در طیفی از موضوعات که یک سوی آن علوم طبیعی و انتهای آن هنر است روشن شود. متفکران و مورخین متفاوتی در قرن نوزدهم و بیستم در این مورد که تاریخ (به عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی) باید در کدام مقوله گنجانده شود بحث‌هایی داشته‌اند. بحث وبر در خصوص عینیت از این جهت است که روشن شود جایگاه علوم فرهنگی، به هیچکدام از دو سر طیف (یعنی نه به عنوان هنر و نه به عنوان علوم طبیعی) تعلق نداشته و باید آن را جایی در میانه این دو پیدا کرد (برد ۲۰۲۰، ص: ۹۵) به عبارت دیگر نه به مثابه هنر و ادبیات (که نوعی از روایت شخصی و در نتیجه عاری از عینیت است) قلمداد می‌شود و نه به عنوان دنباله‌ای بر علوم طبیعی (و به در نتیجه مستقل از ارزش‌ها) محسوب خواهد شد. هرچند تعبیر پوزیتیویستی از روش‌شناسی علوم اجتماعی تلاش می‌کند که تاریخ و علوم اجتماعی را در علوم طبیعی قرار دهد. تعبیر غیرپوزیتیویستی نیز اگر اشتباه فهمیده شده باشد این تصور را ایجاد می‌کند که تاریخ و علوم اجتماعی در روایت‌های شخصی قرار دارند. لذا هدف از طرح مسأله عینیت در علوم اجتماعی (به نحوی که وبر به آن می‌پردازد) فهم موقعیت علوم اجتماعی (به عنوان شاخه‌ای متعهد به هنجارهای عینیت علمی) در میانه طیف هنر و علوم طبیعی خواهد بود.

اما این هدف را زمانی می‌توان به رویکرد وبر نسبت داد که معنای عینیت (به عنوان هنجاری که فعالان عرصه علم باید به آن متعهد هستند) به نحو صحیحی فهمیده شده باشد. مطابق نظر برد، در شرح وبر از عینیت کلیه تلقی‌های «اشتباه» از عینیت کنار گذاشته شده‌اند. به عنوان مثال عینیت نزد وبر، قطعاً به معنای رها بودن از ارزش‌ها محسوب نمی‌شود. هرچند وبر میان قضاوت ارزشی و ربط ارزشی (یا به تعبیر دیگر تمایز میان قضاوت در خصوص امور واقع و قضاوت در خصوص ارزش‌ها) تمایزی اساسی قائل شده، و از این جهت مشابه رویکردهای پوزیتیویستی موضع گرفته است، اما (همانطور که شرح داده شد) تصور وبر از رابطه ارزش و امور واقع از رویکردهای تجربه‌گرایانه مورد اشاره متفاوت است. به عبارت دیگر در تصویری که وبر ارائه داده، برای نسبت دادن اعتبار عینی به گزاره‌های علوم اجتماعی، هم ارزش‌ها و هم امور واقع نقش ایفا می‌کنند.

از نظر وبر محققان علوم اجتماعی در نهایت از تعهدات ارزشی متأثر هستند و در مورد موضوعی که در مورد تحقیق انتخاب کرده‌اند به هر دو مورد (امور واقع و ارزش‌ها) توجه دارند. چه زمانی که مسائلی را برای جستجو و یافتن پاسخی برای آنها طرح می‌کنند و هم در انتخاب و صورتبندی فرضیاتی که آنها انتخاب می‌کنند. وبر استدلال می‌کند که پژوهش‌ها در خصوص امور واقع (یعنی ربط‌های ارزشی) به همان اندازه که به این قضاوت‌های ارزشی مرتبط هستند اعتمادپذیرتر نیز خواهند بود (برد ۲۰۲۰، ص: ۹۶).

همچنین وبر (همانطور که در بخش سنخ‌های آرمانی مطرح شد) غالباً مفاهیم و واژه‌های علوم اجتماعی را (به معنای قوی) باز نمودی از واقعیت‌های تجربی قلمداد نمی‌کند. اغلب واژه‌هایی که توسط اقتصاددان‌ها و جامعه‌شناس‌ها و مورخین به کار می‌روند (همانند «دولت» یا «طبقه اجتماعی») صرفاً «ساخته شده‌اند» که رفتارهای خاصی در جامعه را مورد تأکید قرار دهند، و لذا اینطور نبوده که این مفاهیم از مجموعه مشاهدات سازمان‌یافته خاصی انتزاع شده باشند (برد ۲۰۲۰، ص: ۹۶). از نظر وبر این قسم از مفاهیم (بگویید سنخ‌های آرمانی)، اغلب همانند فرضیه‌ها، برای روشن کردن موضوعات پژوهش‌های مستقیم و تحلیل دیدگاه‌ها مفید هستند.

لذا وبر (مطابق شرح برد) عینیت را، نه یک خصلت ایستا که بتوان به علم (یا محصولی علمی) نسبت داد فرض کرده، بلکه آن را به مثابه دعوت به نوعی از عمل قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر عینیت، یک هنجار است که دانشمندان را به انجام نوع (ها) بی از عمل توصیه می‌کند. عینیت به مثابه هنجار را در بهترین حالت، می‌توان از طریق (نه خصلت‌هایی که متحقق شده‌اند، بلکه) هنجارهایی دیگر شناخت.

حال سؤال این خواهد بود که چه نوع از عملی شرط مورد نظر را مهیا خواهد کرد. مطابق این تلقی از وبر، اگر دانشمندان علوم اجتماعی قصد دارند پدیده‌های اجتماعی را به پدیده‌هایی عینی نزدیک کنند، می‌بایست از مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها (Guidelines) پیروی کنند. لذا عینیت به مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های هنجاری در مورد چگونگی گردآوری، تفسیر و تهیه گزارش در مورد پژوهش اشاره دارد که به واسطه آن، تهیه گزارش به مثابه فعالیت عمومی، قابل فهم، معقول، و ذاتاً تعاملی (Reciprocal) قلمداد می‌شود. لذا عینیت به مثابه هنجاری قلمداد می‌شود که، عمدتاً برای نحوه‌ای که گزارش‌های دانشمندان علوم اجتماعی در تحقیقات تهیه می‌شود توصیه (هایی) ارائه می‌کند و از این جهت بیشتر موضوع اخلاق علم است و نه خصلتی معرفت‌شناختی. روشن است که این وظیفه اخلاقی نیز بر دوش دانشمند(ان) است (پایا ۱۳۹۸، ص ۴۵) و سازوکار و روش علمی ممکن است تضمین‌کننده آن نباشد.

عینیت در علوم اجتماعی: تفسیری فلسفی از ... (علی شمسی و کیوان السی) ۳۹

در تفسیر برد از عینیت که آن را معادل تفسیر وبر می‌داند، نتیجه توصیه‌های مرتبط با عینیت، قرار است عمومیت یافتن گزارش باشد. به عبارت دیگر گزارش‌ها به همان اندازه که عمومی (Public Account) هستند عینی نیز محسوب می‌شوند (برد ۲۰۲۰، ص ۹۱) (همچنین مقایسه کنید با پایا (۱۳۹۵)). منظور از عمومی بودن این است که به صورت کتبی یا شفاهی برای عموم، یعنی افرادی که دارای دیدگاه‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی متفاوت یا مشابهی هستند، و همچنین برای هم منتقدان و هم حامیان، و در نهایت هم برای افرادی که در پژوهش مشارکت داشته‌اند و هم کسانی که مشارکتی در تحقیق مورد نظر نداشته‌اند به اشتراک گذاشته شود (برد ۲۰۲۰، ص: ۹۰) یک گزارش عمومیت پیدا می‌کند اگر مطابق با هنجارهایی همانند صداقت، عقلانیت و تعاملی بودن تهیه شده باشد.^۶

تفسیر برد از این جهت که عینیت را نوعی هنجار قلمداد می‌کند با رویکرد و تفسیر فرد دوم یعنی پورتیس که در بخش بعد شرح داده میشود مشابه است:

۶. تفسیر پورتیس از نگاه وبر به عینیت در علوم اجتماعی: (به مثابه تعهد به روش علمی)

پورتیس نیز برای ارایه تعبیر جدید و متفاوت خود از مفهوم عینیت نزد وبر (همانند برد) به آثاری فراتر از مجموعه روش‌شناسی علوم اجتماعی وبر مراجعه کرده است. هرچند او برخلاف برد که بیشتر به تحلیل عمیق‌تر مفهوم عینیت در علوم اجتماعی پرداخته و در نهایت آن را با وبر تطبیق داده است، تلاش می‌کند که تعبیر خود را با مراجعه به آثار غیر روش‌شناختی (و جامعه‌شناختی‌تر) وبر پیش ببرد.

او شرح داده که از آنچه وبر در خصوص عینیت می‌گوید می‌توان دو معنای متفاوت را استخراج کرد: معنای اول تفسیر رایج‌تری است که عینیت را به نحوی معادل با برقرار بودن بین‌الذهانیت (Intersubjectivity) میان افراد قلمداد می‌کند. به این معنی که عینیت در علوم اجتماعی، زمانی برقرار خواهد بود که باورهای مشترکی در خصوص نتایج موضوع پژوهش اجتماعی ایجاد شود. همانطور که روشن است این معنا از عینیت در علوم اجتماعی با ارایه شرحی عمومی که مورد نظر برد است قرابت‌هایی دارد. با این حال پورتیس در دفاع از رویکرد دیگر و معنای دومی که ارایه کرده (و خود در دفاع از آن استدلال می‌کند) عینیت را با تعهداتی که دانشمندان به عمل علمی خواهند داشت معادل می‌داند (Scientific Commitment).

پورتیس وبر را با مساله‌ای خاص در علوم اجتماعی مواجه می‌بیند؛ وبر در مجموعه روش‌شناسی علوم اجتماعی، منشاء قضاوت‌های ارزشی و همچنین سنخ‌های آرمانی را فرهنگ قلمداد می‌کند. وظیفه دانشمند یافتن سلوک و رویه‌ای است که آنچه را به این ارزش‌ها مرتبط می‌شوند بسازد. در اینجا وبر از دو مفهوم صحبت می‌کند که (مطابق تعبیر پورتیس) می‌توان آنها را با فرضیه‌ها و مشاهدات در نظریات علمی مشابه قلمداد کرد؛ مفهوم امکان عینی (Objective Possibilities) و مفهوم کفایت علی (Causal Sufficiency) (Weber1949b:P:164).

امکان‌های عینی در حین فعالیت‌های دانشمند در یافتن ربط‌های ارزشی ایجاد خواهد شد. امکان‌های عینی، کلیاتی را شامل می‌شود که می‌توان در مورد توضیح یک پدیده اجتماعی یا یک رویداد ارایه کرد. اگر مجموعه‌ای از سنخ‌های آرمانی را در نظر بگیرید، می‌توان احتمال‌هایی را در مورد چگونگی رابطه علمی میان آنها تصور کرد. در مقابل، کفایت علی، به این فرض متکی است که یکی از این احتمال‌ها، باید به لحاظ علی کفایت داشته باشد. به عنوان مثال یک سنخ آرمانی در مورد یک مذهب خاص می‌تواند واسطه‌ای باشد برای تبدیل یک سنخ آرمانی مرتبط با یک سبک زندگی (مثل فتودالیسم) به سبک زندگی دیگر (مثل سرمایه‌داری)؛ همانطور که در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» شرح داده شده است.

اما مساله روش‌شناختی که برای وبر وجود دارد این است که در صورتی که هر دو مورد (یعنی امکان‌های عینی و کفایت علی) وابسته به ارزش باشند نمی‌توان روشن کرد که شواهد چطور به آزمودن امکان‌های عینی منجر می‌شوند. به عبارت رایج‌تر آنطور که در علوم طبیعی عینیت تضمین می‌شود نمی‌توان تصور کرد که چطور مشاهدات می‌توانند نظریات را تأیید یا ابطال کنند. پورتیس معتقد است مفهوم عینیت، در آثار وبر برای رسیدن به راه‌حلی برای این مشکل ارایه شده است. او عینیت را معادل با تعهداتی معنا می‌کند که دانشمندان نسبت به عمل علمی (به معنای عام آن) دارند. منظور او از عمل علمی شرایطی است که باورها و ایده‌ال‌ها دائماً در معرض نقد قرار داشته باشند.

برای استدلال در این خصوص باید به ناچار از آثار روش‌شناختی وبر فراتر رفت. لذا پورتیس با نگاهی به آثار جامعه‌شناختی تر وبر از جمله «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری»، تلاش می‌کند رابطه میان معنا و ارزش با فعالیت‌های اجتماعی را، در مقایسه با آثار روش‌شناختی او، تکمیل کند.

بحثی که در ابتدا مطرح است، «معنای زندگی» است. معنای زندگی چیزی است که زندگی (یک فرد یا یک اجتماع) و کُنش‌های مرتبط با آن را معنادار می‌کند. بشر، معنا را با قرار گرفتن

در یک اجتماع یا به عبارت دیگر با بودن به عنوان بخشی از یک کُل (یعنی مجموعه‌ای از ایده‌ها مثل آنچه که مذهب ایجاد می‌کند) می‌تواند به دست آورد. بیشتر مذاهبی که مبنایی برای فرهنگ‌های بزرگ بوده‌اند مذاهب به اصطلاح وبر، «عارفانه (Mystic)» بوده‌اند. این مذاهب، به لحاظ اخلاقی، فروتن هستند به این معنی که فعالیت در (و برای) جهان را بی‌ارزش قلمداد می‌کنند و توصیه آنها به کاهش فعالیت به قصد رسیدن به سعادت در زمین است. به عبارتی این مذاهب عارفانه، خودشان را در جایگاهی مقابل زندگی زمینی تثبیت می‌کنند. در این مورد کالونیست‌ها شرایط متفاوتی دارند؛ استناداردهایی که مذاهب ایجاد می‌کنند برای این است که نوعی سازگاری بین باورها و زندگی ایجاد شود. کالونیست‌ها تقدیرگرا هستند، به این معنی که عمل انسان را در تغییر شرایط او (از جهت اینکه یک مسیحی برگزیده باشد یا نباشد) مؤثر نمی‌دانند. لذا از ابتدا برخی افراد مسیحی برگزیده و برخی دیگر از این موهبت برخوردار نیستند. اما می‌توان افراد برگزیده را از ریاضت‌کشی و کار کردن در جهان، و خرج نکردن آنچه کسب می‌شود برای لذت‌های دنیایی (و لذا، ذخیره سرمایه) شناخت. آنها در تلاش هستند شواهدی از این ارایه کنند که نعمت‌های خدا از طریق موفقیت در فعالیت در زمین محقق می‌شود. این نگاه، نوعی دغدغه و نگرانی ایجاد می‌کند که مومنان را به این نوع اخلاق و سلوک (حتی بعد از از بین رفتن ایده مذهبی اولیه) وا می‌دارد. لذا کالونیست‌ها خود را مخالف و در برابر اعمال زمینی معرفی نمی‌کنند. بلکه اتفاقاً برگزیده بودن خود را بیشتر با عمل در جهان می‌شناسانند.

روشن است که اعمال انسان باید موجه باشد، و (به عبارت دیگر) مبتنی بر معنایی باشد که او به زندگی می‌دهد. معنای زندگی با ارزش‌های فرد مرتبط است و ارزش‌ها حاصل، نگرشی است که او (یا افراد متفاوت) در مورد واقعیت جهان خواهند داشت. لذا (با بازگشت به روش‌شناسی وبر) می‌توان گفت که موضوع معنا با دو مسأله مواجه خواهد بود: در درجه اول، هر انسان معاصری باید بداند که ایده‌ال‌های او محصول انباشت معرفت تجربی نیست، این را از جایی میدانیم که وبر «قضاوت‌های ارزشی» را از فعالیت علمی، متفاوت قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر، بهترین ایده‌ال‌ها (که محرک عمل هستند) در فرایندهای علمی و در نتیجه انباشت تجربه به دست نیامده‌اند. بلکه این ایده‌ال‌ها همیشه در جدالی که با ایده‌ال‌های دیگر انجام شده است ایجاد شده و به همان اندازه که ایده‌ال‌های ما برای ما مقدس هستند برای دیگران مقدس هستند (Portis، ۱۹۸۰، ص: ۴۱۳).

مساله دوم و مهمتر در خصوص معنا، حاصل تفاوتی است که میان قضاوت‌های ارزشی و شیوه رسیدن به این ارزش‌ها (ایده‌ال‌ها) وجود دارد؛ اینکه حتی در میان کسانی که دیدگاه مشترکی در خصوص واقعیت دارند (یعنی کسانی که ایده‌ال‌های یکسانی دارند) ممکن است عدم توافقی در این مورد وجود داشته باشد که افراد چگونه (و با چه عقلانیت ابزاری) باید زندگی‌شان را به سمت این ایده‌ال‌ها هدایت کنند. به عبارت دیگر، شکافی میان ایده‌ال‌ها (که ارزش است) و «اخلاق»^۷ (که ابزار رسیدن به این ایده‌ال‌ها است) وجود دارد. به عنوان مثال ممکن است برای رسیدن به ایده‌ال صلح یا دموکراسی، استفاده از ابزار جنگ توصیه شود. هرکدام از این ایده‌ال‌ها، نوعی از اخلاق (یا شیوه‌ای برای عمل کردن) را نتیجه می‌دهند که اغلب به بهانه ایده‌ال‌هایی که به آن مشروعیت داده است نقض می‌شود. (Portis، ۱۹۸۰، ص: ۴۱۳) و بر در این مورد از اخلاق حرفه (Berufsethik) سخن می‌گوید: به عنوان مثال راهب‌ها اخلاقی دارند که مطابق آن ایده‌ال‌های ذکر شده را زندگی می‌کنند، در مقابل سیاست‌مداران در تلاش هستند که همین ایده‌ال‌ها را متحقق کنند.

پورتیس با منطقی که وبر در خصوص اخلاق حرفه ارایه کرده در خصوص دانشمندان فکر می‌کند؛ مطابق نظر او تمایز میان دانشمند و سیاست‌مدار نیز از چنین قاعده‌ای تبعیت خواهد کرد. پورتیس تفاوت میان دانشمند و سیاستمدار را (که در کتاب روش‌شناسی علوم اجتماعی و در مقاله «عینیت» به آن تأکید شده است) از این جنس می‌داند. تعهدی که عمل سیاسی نیاز دارد نیازی است برای مسئولیت‌پذیر کردن عمل فرد. سیاست‌مداران همچنین به این علاقه دارند که در علت رویدادها مشارکت داشته باشند. چنین شرایطی نیاز به این دارد که باورها تا حد امکان حفظ شود. عمل کردن و باقی ماندن و مسئولیت آن را پذیرفتن نیازمند این است که تا حد امکان چارچوبی را که در مورد باورها وجود دارد تغییر ندهد. اما این مورد در مقابل شرایط دانشمندان قرار دارد، دانشمند (به طور مشخص دانشمند علوم اجتماعی) به به پرسش کشیدن مداوم باورها نیاز دارد.

در مقاله عینیت وبر استدلالش را با مجزا کردن فعالیت دانشمند و فعالیت سیاست‌مدار شروع می‌کند. پورتیس با توجه به آنچه گفته شد ادعا دارد که دانشمندان (برخلاف سیاست‌مداران که نباید باورهایشان را که فعالیت آنها را معنادار می‌کند به سؤال بکشند)، باید باورها را به چالش بکشند. آنها به خوبی می‌دانند که هیچ نوع روشی (دست‌کم در علوم اجتماعی) نمی‌تواند رسیدن به صدق را تضمین کند. چرا که هم امکان‌های عینی (بگوئید فرضیات) و هم تلاش برای رسیدن به کفایت علی (بگوئید توجیه مشاهدات)، هر دو دارای

عینیت در علوم اجتماعی: تفسیری فلسفی از ... (علی شمسی و کیوان الستی) ۴۳

عناصری ذهنی هستند. با این حال فعالیت و شکل دانشمند به نحوی تعریف میشود که دائماً در حال به چالش کشیدن ایده های خود باشد. از این جهت بر خلاف سیاستمداران که ناچاراند ایده های خود را حفظ کنند، دانشمندان ایده های خود را به چالش می کشند.

۷. تحلیل دو تفسیر

۱.۷. هنجارهای شناختی، هنجارهای اخلاقی

در بخش تحلیل و به عنوان نوآوری مقاله تلاش خواهد شد که مبتنی بر دو تفسیر متفاوت ارایه شده از مفهوم عینیت نزد وبر، نشان داده شود که چطور می توان مبتنی بر این دو تفسیر که نقطه مشترک آنها این است که هر دو عینیت را نوعی هنجار قلمداد کرده اند دفاعی برای مورد قابل قبول تر ارایه داد. لذا در ابتدا شرح داده خواهد شد که چرا عینیت وبری را باید به عنوان یک هنجار در نظر گرفت. در مرحله بعد انواع متفاوت هنجار بررسی شده و ارتباط آن با سطوح متفاوت علم (سطح عقلانی و سطح اجتماعی) مورد بررسی قرار می گیرد. با تقسیمات و مفاهیمی که تا به اینجا تصریح می شود تلاش خواهد شد به این سوال پاسخ داده شود که در نگاه پورتیس و برد، هنجار عینیت به چه معنایی در نظر گرفته شده است و در نهایت اینکه کدامیک می تواند موجه باشد.

پیش از ورود به موارد ذکر شده یک بار مساله مرور خواهد شد: تلاش در این مقاله این بود که وبر از این جهت که فیلسوفی نوکانتی است مورد بررسی قرار گیرد و مفهوم عینیت او از این زاویه دید خاص مورد توجه قرار گیرد.

در خصوص وبر نیز همانند کانت، اعتبار عینی (Objective Validity) احکام تجربی، وابسته به شروط پیشینی است. شروط پیشینی شرط لازمی است برای اینکه احکام، دارای اعتبار عینی و در واقع دارای ارزش صدق باشند. اگر بخواهیم این رویکرد نه چندان تجربه گرایانه را با شهود تجربه گرایان قرن بیستم نزدیک کنیم قابل مقایسه با ادعایی خواهد بود که علمی بودن را معادل با دارای ارزش صدق بودن (به عبارت دیگر معنادار بودن) می داند.

با این حال بحث وبر، تجربه گرایانه نیست. او معیار و ملاکی برای اینکه چطور می توان، دارای ارزش صدق بودن احکام را بررسی و تحقیق کرد ارایه نمی کند. مشخصه دیگر او، که در این مقاله دارای اهمیت خواهد بود، توجه به این موضوع است که وبر مباحث خود در

خصوص عینیت را در قالب عنوان «روش‌شناسی» و «روش‌شناسی علوم اجتماعی» ارایه کرده است.

تصور از روش‌شناسی را باید با دقت از تصوّر از معرفت‌شناسی مجزا کنیم. سوال در معرفت‌شناسی این است که دانش (که در اینجا موضوع دانش اجتماعی است) چگونه ممکن است. از نظر یک نوکاتی، این سؤال را با نوعی استدلال استعلایی (Argument Trancendental) و ارایه شروط پیشینی برای تجربه می‌توان پاسخ داد. روش‌شناسی اما اشاره‌ای به روش، عمل و پرکتیس علم دارد. در استفاده رایج‌تر از واژه «روش‌شناسی» معمولاً رویه‌ها و عملکرد (و در واقع اخلاق) فعالیت علمی شرح داده شده و آموزش داده می‌شود. در واقع سؤال در روش‌شناسی این است که چه باید کرد و چه هنجارهایی برای عمل کردن در علوم اجتماعی وجود دارد.

در برخورد با وبر، بحث عینیت در قالب نام «روش‌شناسی» مطرح شده است، از این جهت سؤال اساسی این خواهد بود که چه باید کرد که علوم اجتماعی عینی باشد. چنین سؤالی مطابق آنچه که گفته شد به این دیدگاه ترجمه خواهد شد که چه باید کرد که احکامی که در نتیجه فعالیت علوم اجتماعی صادر می‌شود دارای ارزش صدق (کاذب یا صادق) باشند. از این جهت دست‌کم عنوان مقالات وبر، ما را به سمت بحث در خصوص نوعی از هنجار هدایت می‌کند.

به واسطه ماهیت علم در کلی‌ترین حالت، بحث هنجارها در علم به سمت دو نوع هنجار اصلی هدایت می‌شود. اولی هنجارهایی است که موضوع اخلاق فعالیت‌های علمی است و در دومی موضوع چگونگی رسیدن به دانش. از این جهت در علم، میان هنجارهای (یعنی هنجارهای اخلاقی و شناختی) تمایز قائل می‌شوند.

هنجار همیشه با عمل مرتبط است. هرچند هر دو مورد، هنجار هستند و از این بابت هر دو، توصیه‌هایی برای عمل کردن دارند، اما نوع این هنجارها به واسطه نوع عملی که توصیه می‌شود مجزا خواهند شد. لذا یکی از هنجارهای شرح داده شده مرتبط به کاری است که دانشمند در آزمایشگاه و مبتنی بر منطق درونی علم برای رسیدن به دانش انجام می‌دهد و دیگری کاری است که دانشمند در اجتماع خود و نسبت به دیگر دانشمندان برای تقویت منافع جمعی انجام می‌دهد؛

هنجارهای شناختی، تجویز می‌کنند که دانشمندان چه نوع اعمالی را باید نسبت به موضوع مورد مطالعه خود انجام دهند. اینکه دانشمند (حتی اگر به صورت فردی و مجزا از یک اجتماع) پژوهش‌هایی را در یک آزمایشگاه (بر روی موضوعات آزمایش) انجام دهد چگونه

عینیت در علوم اجتماعی: تفسیری فلسفی از ... (علی شمسی و کیوان السی) ۴۵

باید عمل کنند. هنجارهایی که چنین مسیری را نشان می‌دهند غالباً آنچه را که به عنوان روش علمی شناخته می‌شود تعیین می‌کنند. و؛

هنجارهای اخلاقی، در مقابل، به نوع دیگری از کنش‌ها که دانشمندان (این بار نه نسبت به موضوع پژوهش، بلکه) نسبت به دانشمندان دیگر انجام می‌دهند جهت می‌دهند. به عنوان مثال هنجارهایی که زمانی مرتون در خصوص علم مطرح کرده (مثل شک‌سازمان‌یافته یا بی‌غرضی) از این جهت هنجارهایی اخلاقی هستند، که شیوه رفتار دانشمند در یک اجتماع علمی (یعنی رابطه میان یک دانشمند با دانشمند دیگر) را توصیه می‌کنند.

از آنجا که این تقسیم یکی از کلی‌ترین تقسیمات هنجارها مرتبط با علم را نشان می‌دهد، انتظار این خواهد بود که هنجار عینیت یا نوعی هنجار اخلاقی محسوب شود یا نوعی هنجار شناختی. سؤال این است که وبر کدامیک از این دو را مورد نظر داشته است.

تصور اول این خواهد بود که عینیت در دستگاه فکری وبر، نوعی هنجار اخلاقی است. مطابق این تصویر، وبر در تلاش بوده است دانشمند علوم اجتماعی را به نوعی از عملی که در اجتماع علمی انجام می‌شود تا در نتیجه آن عینیت علم (به معنای احکام دارای صدق و کذب) حفظ شود هدایت کند.

این تصور، مسائلی را ایجاد میکند از جمله اینکه ۱- فاصله میان هنجارهای اخلاقی تا نتایج معرفت‌شناختی چطور پر خواهد شد. و اینکه ۲- چنین مفهومی با مفهوم عینیت آنطور که در مورد نوکانتیان گفته شد چه نسبتی دارد.

۲.۷ سطح عقلانی و سطح اجتماعی

یک راه برای پرداختن به این موضوع، باز طرح کردن مساله طرح شده در بالا، این بار از منظر تضادهایی است که دو سطح اجتماعی و سطح عقلانی در علم دارا هستند. در شرح ماهیت علم، غالباً مباحث در دو سطح متفاوت، یعنی در سطح اجتماعی و در سطح عقلانی، مطرح می‌شوند.

هنجارهای شناختی در خدمت موجه کردن ادعاهای علمی و در نتیجه سطح عقلانی (Rational) هستند. هم معرفت‌شناسی و هم روش‌شناسی به صورت رایج، موضوع سطح عقلانی قلمداد میشوند. در روش‌شناسی شرح داده می‌شود که چه اعمالی باید انجام شود که منطق علم برقرار شود، و در معرفت‌شناسی توجیه میشود که این منطق، چطور به دانش منجر

خواهد شد. تاکید به اهمیت «توجیه» در این سطح به واسطه نقشی است که آن هنجار در جهت دادن به مناسبات سطح عقلانی علم خواهد داشت.

در مقابل، هنجارهای اخلاقی به سطح اجتماعی (Social) علم شکل دهند. سطح اجتماعی همواره و به صورت طبیعی تمایل به این دارد که تحت تأثیر و نفوذ شدید مناسبات‌های قدرت (مثلاً میان دانشمندان) قرار گیرد: این مناسبات‌های قدرت از جمله شامل درگیری‌ها برای بقا، مبارزه برای کسب اعتبار بیشتر، تلاش برای کسب موقعیت‌های آکادمیک، تلاش‌هایی که برای به دست آوردن منابع مالی بیشتر صورت می‌گیرد، و درنهایت رقابت‌های گاهاً غیرعقلانی برای انتشار بیشتر، خواهد بود که ممکن است در تقابل جدی با سطح عقلانی علم قرار گیرند.^۱ در سطح اجتماعی موضوع و مساله غالباً فعالیت‌هایی است که به صورت طبیعی مسیر علم را از عقلانیت رایج دور می‌کند و در طول تاریخ علم نشان داده می‌شود که علم در دوره‌های متفاوت تحت تأثیر منطقی است که اجتماع علمی تحمیل می‌کند. این منطق همیشه در جهت ایده‌ال‌های روش‌شناختی نیست.

با این حال، مجموعه هنجارهایی که برای نزدیک‌تر کردن سطح اجتماعی به عقلانی تلاش می‌کنند با عنوان روش‌شناسی معرفی نمی‌شوند بلکه غالباً با نام «اخلاق» مشهور شده‌اند. به عبارت دیگر، اخلاق علم، همان شاخه‌ای است که هنجارهای اخلاقی در آن موضوع بحث هستند. از این جهت می‌توان اینطور خلاصه کرد که هنجارهای اخلاقی غالباً در سطح اجتماعی و هنجارهای شناختی در سطح عقلانی مطرح می‌شوند. هنجارهای اخلاقی (همان هنجارهایی که در آثار مرتون (Merton ۱۹۳۸) یا دیوید رزنیک (Resnik ۲۰۰۵، ص: ۴۳) شرح داده شده‌اند) در تلاش برای عقلانی‌تر کردن (و البته نه حذف) این جنس مناسبات ارایه شده‌اند.

روشن است که هر دو هنجار برای علم‌شدن علم (چه در علوم طبیعی و چه در علوم اجتماعی-انسانی) لازم هستند. به عبارت دیگر لازم است که رویه‌ها و عملکرد خاصی در هر دو سطح (چه در سطح روشی-شناختی و چه در سطح اجتماعی-اخلاقی) وجود داشته باشد تا توجیهاتی که توسط روش علمی ایجاد می‌شود با عمل‌کردهای اجتماعی دانشمندان (در آزمایشگاه‌ها یا اجتماعات و محافل علمی) سازگاری داشته باشد.

این دو سطح، اصولاً با هم در تضاد قرار گرفته‌اند. معرفت‌شناسی غالباً موضوع سطح عقلانی است و در سطح اجتماعی مساله در تقابل‌های اقتصادی و دعوا برای منافع فردی است. با این حال شهوداً این تصور وجود دارد که رعایت کردن هنجارهای اخلاقی در سطح اجتماعی، می‌تواند شرایط را برای اینکه هنجارهای شناختی انجام شود مهیا کند.

۳.۷ عینیت به مثابه هنجاری اخلاقی

با این توضیحات مجدد به موضوع عینیت در وبر (و دو تفسیر ارایه شده) بازگردیم. هر دو تفسیر برد و پورتیس به نظر می‌رسد که عینیت را نوعی از هنجار دیده‌اند اما نوع هنجار در این دو تفسیر متفاوت است:

کسی که هنجار عینیت را نوعی هنجار اخلاقی دیده است برد است. در تفسیر برد، هنجار عینیت با تعدادی از هنجارهای اخلاقی-اجتماعی (که مشخصاً ارایه شرحی عمومی (Public Account) از گزارش ممکن می‌کند) معادل دیده شده. که مطابق آن، عینیت در دیدگاه وبر نیز (در ادبیات امروز) اینگونه فهمیده می‌شود که ارزش روش شناختی فعالیت دانشمندان، را به نوع عملکردشان در سطح اجتماعی مبتنی می‌کند.

شهود عام این است که اگر کسی می‌توانست در سطح اجتماعی نوعی توافق و ادراک مشترک و در واقع نوعی بین‌الذهانیت را در مورد ارزش صدق احکام ایجاد کند، آنگاه شرط دارای ارزش صدق بودن را به صورت مصنوعی ایجاد کرده است. با این حال اعتبار عینی آنطور که کانت شرح داده است از صرفاً توافق بر سر ارزش‌های صدق فراتر می‌رود.

توصیه‌های اخلاقی نیز که برد تصور می‌کند توسط وبر (در قالب بحث عینیت) ارایه شده نیز هرچند توصیه‌های اجتماعی-اخلاقی به نظر می‌رسند اما روشن است که تفسیر او از نگاه وبر به این سمت و سو گرایش ندارد که عینیت را صرفاً تلاش و شیوه‌ای برای رسیدن به بین‌الذهانیت (و در نتیجه به هر شیوه‌ای ارزش صدق یکسان دادن به ادعاهای علمی) قلمداد کند. اگر هنجارها و توصیه‌هایی که در سطح اجتماعی رخ می‌دهد صرفاً در خدمت برقرار کردن درجه‌ای از بین‌الذهانیت (و به عبارت دیگر رسیدن به توافق) میان ادعاهای مطرح شده توسط دانشمندان بود آنگاه علوم اجتماعی، صرفاً برساختی اجتماعی قلمداد می‌شد که هیچ‌گونه ارزشی (حتی ارزش درجه دوم و وابسته) به سطح عقلانی علم نمی‌داد.

با این حال وبر علوم اجتماعی را فعالیتی غیرعقلانی نمی‌داند. تفسیر برد نیز در مورد وبر چنین ادعایی را مطرح نکرده است. بلکه ادعا این است که عینیت، هرچند با توصیه‌هایی برای رسیدن به نوعی از بین‌الذهانیت مهیا می‌شود اما این توصیه‌ها از طریق هنجارهایی همانند صداقت، عقلانیت و تعاملی بودن (یعنی مواردی که شاید رویکردی نزدیک به هابرماس را تداعی کند^۹) متحقق خواهد شد. و لذا نه از طریق نفوذ، مثلاً با قدرت یا پول، بلکه، از طریق ایجاد نوعی از مفاهمه به بین‌الذهانیت خواهد رسید. صداقت، عقلانیت^{۱۰} و تعاملی بودن، هنجارهایی اخلاقی هستند که می‌توان از طریق آنها (با هماهنگی بیشتری با سطح شناختی علم)

به گزارش تهیه شده عمومیت داد. لذا با وجود اینکه اینگونه نگاه کردن به هنجار عینیت و بر، برای سطح عقلانی علم ارزش قائل است اما به نحوی آن را وابسته به سطح اجتماعی علم دیده است.

این در شرایطی است که همچنان انتخاب و ترتیب موضوع و ابزار تحقیق (به نحوی که وبر شرح داده) به قضاوت‌های ارزشی (درونی-ذهنی) مرتبط باقی خواهد بماند و معنای کنش‌های بشری نیز مبتنی بر همین قضاوت ارزشی معنادار خواهد شد. از این نظر، وبر (مطابق این تفسیر) به ما می‌گوید که علوم اجتماعی همچنان می‌تواند نوعی از وابستگی را به قضاوت‌های ارزشی حفظ کند. اما فعالیت آن مجزا (به عنوان فعالیت علمی مجزا شده) و در نهایت به واسطه عمومیتی که از طریق هنجارهای اخلاقی پیدا می‌کنند «عینی» قلمداد شود.

اما آیا این تصور از عینیت و بری به طور کامل قابل دفاع است؟ با وجود شیوع این نوع نگاه و این نوع تفسیر از عینیت، این تصور، کمی از تصویری که از فیلسوفی نوکانتی وجود دارد دور است. آنچه از پیشینه وبر در آرای ریکرت می‌دانیم مسأله او بیشتر مسأله بازنمایی است و اینکه چطور مفاهیم در علوم اجتماعی ساخته و پرداخته می‌شوند. از این جهت مسأله او مسأله‌ای در درجه اول معرفت‌شناختی است. مسأله عینیت و بری از این جهت به روش‌شناسی مرتبط می‌شود که فعالیت‌ها و پرکتیس علمی دانشمند علوم اجتماعی باید به ناچار برای رسیدن به این دانش موجه باشند.

همچنین مسأله صرفاً روش‌شناختی نیست که بخواهیم با آن (همانند علوم طبیعی) بدانیم که پیش از وارد شدن به آزمایشگاه چه چیزهایی را باید یاد گرفته باشیم بلکه مسأله این است که چطور کنش‌ها معنادار (بگویید دارای ارزش صدق) خواهند شد. وبر می‌خواهد بگوید که دقیقاً چطور به احکام معنا می‌دهیم (به بازنمایی می‌رسیم)

در حالت عادی وقتی از روش‌شناسی در معنای رایجی که امروز وجود دارد صحبت می‌کنیم از مجموعه اصولی بحث کرده‌ایم که به دانشمند شرح می‌دهد که چطور به عنوان یک دانشمند عمل کند هرچند ممکن است او را وارد مسأله پیچیده‌تر فلسفی (یعنی مسأله معرفت‌شناختی) که چطور به دانش رسیدیم نکند.

۴.۷ عینیت به مثابه هنجار شناختی

در مقابل، هنجاری که پورتیس از معنای عینیت، نزد ماکس وبر استخراج کرده، بیشتر به هنجاری شناختی شبیه است. از این جهت ادعا این است که پورتیس عینیت را از نوع هنجارهای شناختی تصوّر کرده است. در رویکرد پورتیس (بر خلاف برد) هنجار عینیت، ماهیت عقلانی و شناختی دارد.

یادآوری مجدد به این موضوع لازم است که دغدغه وبر این است که چگونه می‌توان به گزارش‌های علوم اجتماعی ارزش صدق نسبت داد (Oberschall ۲۰۰۷، ص: ۲۴۳) پاسخ سریعی که به این گرسش داده شد این است که به گزاره‌هایی می‌توان ارزش صدق نسبت داد که خصیلت عینی بودن را دارا باشند و به عبارتی به تبعیت از نوکانتی‌های پیش از خود، دارای «اعتبار عینی» باشد. یعنی بتوان از طریق این علم (مشروط به شرایط اولیه‌ای) به باورهای مشترکی رسید. وبر می‌گوید که «باید معیار علمی بودن هر دانش را در اعتبار عینی نتایج آن جستجو کنیم (Weber ۱۹۴۹، ص: ۵۱).

به همین خاطر نیز ادعا شد که موضوع عینیت در علوم اجتماعی، به دغدغه‌های مرتبط با طیفی که روش‌شناسی شروع میشود و به معرفت‌شناسی ختم می‌شود و در نتیجه به سطح عقلانی، بسیار نزدیک‌تر از سطح اجتماعی است. ابهامی که وجود دارد این است که وبر در مجموعه روش‌شناسی علوم اجتماعی، به صورت رایج در خصوص چگونگی جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها صحبت نمی‌کند بلکه خود را وقف موضوعی خاص (یعنی عینیت) کرده که مسأله‌ای معرفت‌شناسی است. با این حال نام مجموعه را روش‌شناسی قرار داده است.

شرحی که پورتیس می‌دهد می‌تواند این ابهام را در مورد تفاوت روش‌شناسی و معرفت‌شناسی برطرف کند؛ سوال این است که اگر بحث، شناختی است و قرار نیست تنها به دانشمند مسیر رسیدن به دانش شرح داده شود چرا از عبارت «روش‌شناسی» استفاده شده است. پاسخ تاییدی بر شیوه نگرش پورتیس برای پرداختن به عینیت در علوم اجتماعی را پررنگ‌تر می‌کند. پورتیس با شواهدی از جامعه‌شناسی وبر امکان رسیدن به معرفت علمی را (به دقتی که در علوم طبیعی وجود دارد) منکر شده است.

لذا، توصیه به عینیت هرچند با ارایه هنجارهای شناختی (ونه اخلاقی) انجام می‌شود اما در نتیجه فرایند (و در واقع اخلاق) در علوم اجتماعی شکل می‌گیرد. تصور فلاسفه علم این است که هنجارهای شناختی اگر به خوبی رعایت شوند دانش علمی و به واسطه آن نوعی توافق (یا

همان شرایط بین‌الذهانیت) شکل خواهد گرفت. به عبارت دیگر توجیه مناسب می‌تواند به انتساب ارزش صدق به گزاره‌های اجتماعی کمک کند.

۵.۷ رابطهٔ هنجار شناختی و هنجار اخلاقی

در مورد هنجارهای اخلاقی گفته شد که می‌توان آنها را به نحوی ترتیب داد که توافقی که حاصل می‌شود بر تفاهم مبتنی بوده و در نتیجه بتوان به آنچه در نهایت مورد توافق قرار می‌گیرد ارزش‌های صدق مشترک (و سازگار با هنجارهای شناختی) نسبت داد. هنجارهای شناختی نیز (حداقل در تصور اولیه) از این جهت دارای اهمیت هستند که با ارایه توجیه و ارایه مسیر روشی طی شده که قابل تکرار است، امکان رسیدن به توافق بیشتر ایجاد شود. از این جهت از هنجارهای شناختی (یعنی از سطح عقلانی) می‌توان به بین‌الذهانیت (یعنی به ساخت سطح اجتماعی) رسید. با این حال این مسیر آخر دست کم در دیدگاه پورتیس چندان امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد.

پورتیس به سبک جامعه‌شناسی وبر به ما می‌گوید که باید میان ایده‌ال رسیدن به دانش و سلوکی که زمانی قرار بوده ما را به این ایده برساند تمایز قائل شد. تفسیر پورتیس را (همانند آنچه وبر در مورد سرمایه داری گفته است) می‌توان اینطور فهمید که آنچه علم را علم می‌کند اخلاق و سلوک علمی است و نه ایده‌الی (همانند رسیدن به صدق و دانش علمی) که روزگاری دنبال می‌کرده است.

از این جهت نکته عمیق‌تر اشاره به این دارد که مبتنی بر آن (این بار) می‌توان سطح عقلانی و شناختی را به سطح اجتماعی نزدیک کرد. دانشمندان (از این جهت دانشمند هستند و از این جهت فعالیت علمی را دنبال می‌کنند) که قادرند ایده‌های اساسی (بگویید نظریات) خود را به نقد بکشند. هیچ ایده‌ای علمی نخواهد بود مگر اینکه ذاتاً این قابلیت را داشته باشد که علی‌الاصول توسط شواهدی کافی به نقد کشده شده و ابطال شود. از این جهت علم بودن علم نه به این واسطه است که دانشمندان یک حوزه خاص (در فرایندی جدلی) به توافقاتی می‌رسند، بلکه به این دلیل است که دانشمندان دائماً در تلاش برای نقد دیدگاه‌های اساسی خود و دیگران هستند. اینکه این فرایند ممکن است در شرایطی به سطح قابل‌اتکایی از بین‌الذهانیت منجر نشود، مستقیماً علمی بودن فرایند مورد نظر را زیر سؤال نمی‌برد. به عبارت دیگر سلوک علمی، ممکن است هیچگاه به ایده‌ال‌های اولیه آن منجر نشود اما همچنان سلوک علمی باقی بماند.

عینیت در علوم اجتماعی: تفسیری فلسفی از ... (علی شمسی و کیوان الستی) ۵۱

لذا پورتیس تفسیری از عینیت و برارایه داده که به نظر می‌رسد ملاک و هنجار عینیت او در خدمت نزدیکتر کردن سطح عقلانی به سطح اجتماعی است. تفسیر مورد نظر پورتیس، اصالت را به سطح عقلانی (و نه اجتماعی) علم می‌دهد و تأکید او بر اینکه در رسیدن به نتیجه‌ای شناختی (یعنی توجیهی جامع و قابل ارجاع) به نحوی که در علوم طبیعی وجود دارد شکاک است، اهمیت و اصالتی که روش علمی (و نه ایده‌ال رسیدن به دانش علمی) دارا است مورد تأکید قرار می‌دهد. لذا علم بودن علوم اجتماعی به واسطه هنجارهای شناختی خاص حفظ می‌شود. پورتیس ادعا دارد که در علوم اجتماعی صرفاً ادامه دادن به اعمالی که در علوم طبیعی انجام می‌شود برای اینکه توجیهی برای علم بودن علوم اجتماعی حاصل شود می‌تواند تاحدی کفایت را ایجاد کند.

۸. نتیجه‌گیری

عینیت علمی معانی متفاوتی دارد. از مبتنی بر امرواق بودن گرفته تا رها از ارزش بودن و وابسته نبودن به یک دورنمای خاص و الی آخر. با این حال تفکر نوکاتی از عینیت معنای خاصی را در نظر دارد. این معنی ناشی از تلقی است که از مفهوم اعتبار عینی در فلسفه کانت مطرح شده است. عینیت در واقع شرط لازم برای این است که احکام دارای ارزش صدق باشند. مبتنی بر این نگاه میتوان ارزیابی از برخی تفاسیر انجام شده در مورد عینیت نزد ماکس وبر ارایه کرد.

در مقاله حاضر پس از شرح رایج و عمومی از مفهوم عینیت نزد وبر، این تقسیم شرح داده شد که عینیت را می‌توان هم به عنوان یک خصلت که به پژوهش‌هایی نسبت داده می‌شود و هم به عنوان نوعی از هنجار قلمداد کرد. از میان تفاسیر متفاوتی که در خصوص عینیت و بر مطرح شده بود دو مورد با رویکرد متفاوت که عینیت را به مثابه هنجار قلمداد کرده‌اند مورد توجه و تشریح قرار گرفت. تصور عینیت به مثابه هنجار، این مفهوم را با پرکتیس علم و از جمله با پرکتیس علوم اجتماعی مرتبط خواهد کرد. و راه را برای بحث‌های خاص در خصوص هنجارها و سطوح خاص علم باز میکند. از این جهت می‌توان رابطه عینیت را با بحث‌های متاخرتر فلسفه علم مشخص کرد.

در کلیترین حالت میتوان دو نوع هنجار علمی را از هم تفکیک کرد: (هنجار شناختی و هنجار اخلاقی). نقش عینیت به عنوان هنجار شناختی میتوان رابطه آن را با روش شناسی و معرفت شناسی روشن کند. تصور عینیت به عنوان هنجار اخلاقی نقش آن را در اخلاق علم روشن خواهد کرد. امروز عینیت در ادبیات اخلاق علم جایگاه و بحث تثبیت شده ای دارد

(نگاه کنید به اخلاق علم رزنیکی). با این حال نوع برخورد و پرداختن وبر به روش شناسی و معرفت شناسی نزدیکتر است. تلاش وبر این نیست که دانشمندان را به فعالیت های جمعی به نفع یکپارچگی علم نزدیک کند بلکه تلاش او این است که نشان دهد که دانش علوم اجتماعی (با توجه به خصلت های خاص آن) چطور ممکن خواهد بود.

با این حال در سطح عقلانی علم نیز بحث وبر در خصوص عینیت جهتگیری خاصی دارد. هم معرفت شناسی و هم روش شناسی متعلق به سطح عقلانی است. در این تمایز رویکرد وبر متمایل به روش شناسی است به این معنا که در پرسش از اینکه آیا سلوک علم مورد توجه قرار گرفته است یا منطقی که در نهایت توجیه میکند که چطور به دانش اجتماعی میرسیم توجه وبر به بخش اول است. این توجه ریشه در رویه خاصی دارد که او در جامعه شناسی نیز پی گرفته است.

پی نوشتها

۱. هویت های بیرونی الزاما موجودات انضمامی قابل تجربه مشاهدتی نیستند به عنوان مثال هویت های ریاضی از این جهت که این قابلیت را دارند که محققان متخصص دریافت یکسانی از آنها (و از خصلت ها و برهان های مرتبط با آنها) داشته باشند (به این معنا که به آن ارزش های صدق مشترک بدهند) عینی هستند. توضیح اینکه وبر و امدار ادبیات نوکانتی است و بحث عینیت در ادبیات نوکانتی مرتبط با عبارت «اعتبار عینی» (objective validity) احکام است که از زمان کانت در این ادبیات باقی مانده. اعتبار عینی به چگونگی ارتباط اشیاء با مفاهیم (و در نتیجه چگونگی صادق و موجه بودن احکام) دلالت دارد. لذا بحث عینیت به طور مستقیم با بحث ارزش صدق احکام در ارتباط خواهد بود.

در معنای جدیدتر نیز هویت های ریاضی کمتر به عنوان موجوداتی ذهنی قلمداد شده اند. به عنوان مثال بسیاری نسبت به این هویت ها واقع گرا هستند و از این جهت هویت های ریاضی را اشیاء بیرونی (نه انضمامی و تجربی بلکه) انتزاعی قلمداد میکنند. بسیاری دیگر صورت گرا هستند و هویت های ریاضی را دارای خصلت بین الذهانی بودن (که برخی عینیت را با این خصلت میسنجند) میدانند.

۲. «در ادامه یک سنت بودن» الزاما به این معنی نیست که به باورهای آن سنت نیز کاملا پای بند است.

۳. در ادبیات نوکانتی بادن، موضوع علوم فرهنگی واقعیت انضمامی (wirklichkeit) است. از این بابت در مقابل علوم طبیعی قرار دارد که با مفهوم سازی خاصش، هرچه بیشتر از واقعیت فاصله می گیرد.

۴. اینکه در این مرحله مثال ها فراتر از مثال های علوم انسانی است دلیل خاصی دارد: تمایز علوم فرهنگی و علوم طبیعی اصالتا متعلق به استاد وبر یعنی ریکرت است. و مثال های ریکرت فلسفی است. در واقع اسم

عینیت در علوم اجتماعی: تفسیری فلسفی از ... (علی شمسی و کیوان الستی) ۵۳

«فرهنگ» که بر سر علوم فرهنگی آمده است به این معنی نیست که موضوع از درون فرهنگ انتخاب شده است. بلکه استفاده از فرهنگ حکمت دیگری دارد که در مقاله شرح داده شده

۵. در اینجا منظور از افراد، فرد به معنای وسیع آن نیست. روشن است که میتوان به اجتماعات نیز (مطابق رویکرد ریکرت و وبر) فردیت داد. از همین جهت است که میتوان از سنخ‌های آرمانی استفاده کرد.

۶. برد استدلال کرده است که عینیت مورد نظر وبر زمانی میتواند منظور را برآورده کند باشد که به هنجارهای دیگری از جمله صداقت، عقلانیت و تعاملی بودن تحلیل شود. منظور او را از این سه هنجار میتوان به صورت زیر شرح داد:

شرحی صادق: (Honesty) انتظار می‌رود که انتشار این گزارش‌ها میان عموم، به صورت صادقانه، قابل فهم و منطقی صورت گرفته باشد. همچنین انتظار می‌رود که در تهیه آن نظرات عموم نیز مورد توجه قرار گرفته و به آنها پاسخ داده شود. به عبارت دیگر عینیت از این منظر فضیلتی مدنی محسوب می‌شود. تحقیق اجتماعی زمانی عینیت خود را از دست می‌دهد که (به معنایی که در اینجا شرح داده شده) به گزارشی «شخصی» تبدیل شود (برد ۲۰۲۰، ص: ۹۲). لذا شخصی نبودن در معنایی دیگر مجدد در تعریف عینیت حضور پیدا خواهد کرد.

شرح تعاملی: (Reciprocal) انتظار از شرح‌های عمومی این است که شکلی تعاملی داشته باشند. به این معنی که به دیگرانی (از انواع متفاوت) ارجاع داده شوند یعنی هم به افرادی که آنها را قبول دارند و هم افرادی دیگری که در تلاش برای رد کردن آن هستند. این تعامل با دیگران، برای این است که (نه تنها این فرصت ایجاد شود که ارزیابی آنها دریافت شود بلکه) آنها به طور محترمانه‌ای در پیشبرد این پژوهش حضور داشته باشند و به آن شرح‌های اولیه‌ای که ارایه میشود واکنش‌هایی نشان داشته باشند. روشن است که رویکرد دانشمندان نیز در این شرایط واکنش‌پذیری (Responsiveness) بیشتری نسبت به این افراد را نیازمند است.

شرحی عقلانی: (Rational): در نهایت اینکه انتظار می‌رود که یک شرح عمومی، عقلانی نیز باشد. عقلانی در اینجا به این معنا به کار برده شده که با شیوه‌های مدلل و هوشمندانه‌ای توضیح داده شده باشند و بتواند دیگران را تشویق کند که گزارش‌ها را بفهمند.

۷. منظور اخلاق صوری است یعنی مجموعه توصیه‌هایی برای عمل کردن (مثلاً برای رسیدن به قصدی خاص)

۸. تضاد و تقابل میان سطح اجتماعی و سطح عقلانی علم را در فلسفه علم دست‌کم میتوان از دهه ۱۹۶۰ و بحث‌هایی که توسط تامس کوون، لاکاتوش، لائودن، فایرابند و دیگران مطرح شد مشاهده کرد. روشن است که تقابل میان این دو سطح، تقابلی که به لحاظ منطقی غیرقابل حل نیست.

۹. هابرماس (در سطح اجتماعی) میان فهم و نفوذ تمایزی می‌گذارد. نفوذ، منجر به توافقاتی خواهد شد که در آن مناسبت‌های قدرت نقش داشته‌اند. اما هنجارهای اخلاقی وابسته به این هستند که (نه توسط نفوذ بلکه) توسط فرایندی که به مفاهیم بیشتر منجر می‌شود متعین شده باشند.

۱۰. عقلانیت در این طرح، هنجاری اخلاقی است چرا که مساله شیوه عملکرد مبتنی بر روش نیست بلکه نوعی رفتار عقلانی اجتماعی مورد نظر است.

کتابنامه

برت، پاتریک. (۱۳۹۷). فلسفه ی علوم اجتماعی: به سوی پراگماتیسم. ترجمه محمد هدایتی، نشر شب خیز.

پایا، علی (۱۳۹۵) «بد فهمی مفهوم عینیت در علوم انسانی و اجتماعی»، در فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد، تهران: طرح نو

پایا، علی (۱۳۹۸). وبر و پوپر و روش شناسی علوم اجتماعی: یک مقایسه از منظر عقلانیت نقاد. مجله جامعه شناسی ایران، ۲۰(۲)، ۶۴-۲۶.

Bird, F. (2020). A defense of objectivity in the social sciences, rightly understood. *Sustainability: Science, Practice and Policy*, 16(1), 83-98.

Ferrera, Maurizio. "Objectivity, political order, and responsibility in Max Weber's thought." *Critical Review* 30, no. 3-4 (2018): 256-293

Hanna, Robert, "Kant's Theory of Judgment", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2022 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/spr2022/entries/kant-judgment/>>.

Kim, Sung Ho, "Max Weber", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2022 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.), URL =

<<https://plato.stanford.edu/archives/win2022/entries/weber/>>.

Merton, R. K. (1938). Science and the social order. *Philosophy of science*, 5(3), 321-337.

Mc Carty, George E. (2017). *Weber / Habermas / and the Methodological Disputes in German Sociology (Objectivity and the Silence of Reason)*, Routledge press.

Oberschall, A. (2007). An Empirical Assessment of Weber's 'Objectivity of Social Science Knowledge.'. *Max Weber's Objectivity Reconsidered*.

Portis, E. B. (1980). Political Action & Social Science: Max Weber's Two Arguments for Objectivity. *Polity*, 12(3), 409-427.

Petras, J. W., & Curtis, J. E. (1971). Max Weber Today: Notes on the Problem of Objectivity in the Social Sciences. *Sociological Focus*, 4(2), 15-24.

Rohlf, Michael, "Immanuel Kant", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2024 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.), forthcoming URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2024/entries/kant/>>.

عینیت در علوم اجتماعی: تفسیری فلسفی از ... (علی شمسی و کیوان الستی) ۵۵

Rickert, H. (1902), The limits of concept formation in natural science: A logical introduction to the historical sciences in in *The Neo-Kantian Reader* chapter22, edited by Sebastian Luft, Routledge, Year: 2015 (2015).

Reiss, Julian and Jan Sprenger, "Scientific Objectivity", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.),

URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2020/entries/scientific-objectivity/>>

Resnik, D. B. (2005). *The ethics of science: An introduction*. Routledge.

Weber, M. (1949a). The meaning of "ethical neutrality" in sociology and economics. *The methodology of the social sciences*, Routledge 1-47.

Weber, M. (1949b). " Objectivity" in social science and social policy". in *The methodology of the social sciences*, Routledge